

آشیابریبادو مه

مترگان زارع



بهار - ۱۳۹۴

نشر شادان

گروه فرهنگی انتشاراتی



انتشارات شادان

دفتر مرکزی:

تهران، کوی نصر (گیشا)، خیابان جوادفاضل جنوبی،

شماره ۱۰۲. تلفن: ۸۸۲۶۷۲۹۸ - ۸۸۲۴۱۰۲۰

www.shadan-pub.com

shadan@shadan-pub.com

آشیا بر باد و مه

نویسنده: مژگان زارع

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۳۹۴

ویراستار: مژگان منصومی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۰۹-۱

کتابخانه ملی: ۳۶۵۷۵۶۵

تراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۴۴۰۰۰ ریال

زارع، مژگان

بادآوری: کلمه حقوق این اثر متعلق

به انتشارات شادان می باشد و هر گونه

استفاده از آن یا مجوز ناشر مجاز است.



غیرمجاز برای

دانلود رایگان

استفاده از کتاب های شادان برای قرار

دادن در سایت های مختلف، به هر شکل -

غیرمجاز و به دور از اصول اخلاقی است.

آشیا بر باد و مه - نویسنده: مژگان زارع /

تهران: شادان / ۱۳۹۳ ۸۸۴ صفحه /

(ارمان ۱۱۸۰)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۰۹-۱

ISBN: 978-600-7368-09-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱- داستانهای فارسی - قرن ۱۴

۵۶۵ آ ۳۸۴۵ الف / ۸۰۷۶ PIR

۱۳۹۳

کتابخانه ملی ایران

۸۶۳ / ۶۲

۳۶۵۷۵۶۵

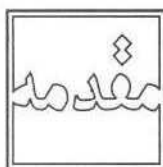
دوستِ کتابِ نخوان من...

سالها قبل دوستی داشتم که علاقهٔ بسیاری داشت به خریدن کتاب. کتابهای گوناگون با موضوعات متنوع از تاریخ و سیاست گرفته تا رُمان و شعر را با وسواس بسیار انتخاب و خریداری می‌کرد. هربار هم که از موضوع کتاب خریداری شده‌اش می‌پرسیدم، پاسخ می‌داد که آن را نخوانده است!

البته از آنجا که اهل به نمایش گذاشتن کتابها در یک کتابخانهٔ شیک هم نبود کم‌کم برایم این سؤال پیش می‌آمد که پس چرا کتابها را می‌خرد؟! اوایل فکر می‌کردم فرصتِ خواندن را پیدا نکرده ولی بعدها خودش به صراحت گفت که کتابها را برای خواندنِ امروزش نمی‌خرد، بلکه تمامی این‌ها را برای زمانِ پیری و دوران پس از بازنشستگی‌اش می‌گیرد و نگه می‌دارد، به این نیت و امید که آن زمان همه را بخواند! با ذکر این خاطره یک سؤال پیش می‌آید که: آیا می‌توان جریانِ زندگی را به تعویق انداخت؟ حتی در مورد ساده‌ترین چیزها، مثل کتابخوانی؟

شاید زندگی کردنِ اکثر ما به همین صورت باشد و ناخواسته در حال عقب انداختنِ زندگانی هستیم. هر چیزی را در روزمره‌های خود به دلیلی به بعد موکول می‌کنیم و دلخوش هستیم که بالاخره یک روزی آن را انجام می‌دهیم. روزی که شاید هیچ‌وقت فرا نرسد!

از همان آغازِ زندگی منتظریم تا تحصیل مان تمام شود، یا سرِ کار برویم، یا ازدواج کنیم و یا دهها بهانهٔ دیگر، تا آن اتفاقِ خوشایند رخ دهد. می‌گوییم فلان کار را بگذاریم برای آخر ماه، این سفر رفتن را وقتی هوا



خوب شد می‌رویم، با همسرم چند تا برنامه مفصل داریم که بچه‌ها وقتی به سر زندگی‌شان رفتند حتماً پی‌آن را می‌گیریم... یا وقتی بازنشسته شدم می‌خواهم یک باغچه برای سبزی‌کاری و سرگرمی خودم درست کنم. شاید هم مثل همین دوست ما که می‌گفت می‌خواهم کتابهای جمع شده‌ام را بخوانم!

فراموش نکنیم — البته بیشتر منظورم به خودم است! — که زندگی را در لحظه باید زندگی کرد، حداقل تا جای ممکن. زندگی را نمی‌توان و نباید به تعویق انداخت و یا حواله‌اش کرد به یک اتفاق دیگر. کم‌کم سال‌ها می‌گذرند و ما به سن و سالی می‌رسیم که می‌فهمیم زندگی چیزی نیست جز آنچه انجام داده‌ایم و به آن خو گرفته‌ایم. زندگی همه عادات‌هایی می‌شود که تا به حال داشته‌ایم و از جایی به بعد دیگر تغییر دادنش کاری سخت و گاه غیرممکن خواهد بود. دیگر حتی تفاوتی نمی‌کند که کجای این دنیا هستیم و آسمان بالای سر ما چه رنگی است؟ ما به عادات خود معتاد شده‌ایم و چیزی غیر از آن را نمی‌بینیم. اگر فرصت‌های کوچک پیش آمده را به تعویق بیندازیم، زندگی را معوق کرده‌ایم و آنچه امروز بدنی بوده را به روزهای نرسیده حواله داده‌ایم. روزهایی که نمی‌دانیم برای ما می‌رسند یا نمی‌رسند! شاید در این حال شبیه همان دوست کتاب‌نخوان من بشویم که نه توانسته از کتابهای امروزش لذت ببرد و نه این‌که معلوم باشد آن روزها خواندن کتابها به چه کارش خواهد آمد. سفری که امروز پیش می‌آید، برای امروز دلپذیر است و معلوم نیست سالهای بعد یا تابستان آینده اصلاً لذت امروز را داشته باشد یا نه؟ دیدار دوست یا فامیلی که برای همین هفته پا داده است، یا حتی کتاب شعری که تازگی‌ها برایمان رسیده همه و همه لذت‌های کوتاهی هستند که برای ما پیش آمده و بعدها فرصتی سوخته خواهد بود.

بگذریم... این جملات نهایی بودند به تمام ما برای یادآوری آنچه می‌دانیم و عمل نمی‌کنیم، و تکمیل‌کننده‌اش قصه پیش رو است. شاید هر کتابی مثل همین فرصت امروز باشد که قرار است از خواندنش لذت ببریم و کسب تجربه کنیم. تجربه‌ای که بی‌تردید به کار ما خواهد آمد... دیر یا زود.

امروزتان پربار و بی‌حسرت!

بهمن رحیمی

فروردین ماه ۱۳۹۴ - تهران

